

فرآیندها، رفتار، فرهنگ و ارزش‌ها تأثیر می‌گذارد و این عوامل کارمندان را در همه سطوح و قسمت‌های سازمانی در بر می‌گیرد. مدیریت دانش در بعد اجرایی نیازمند عوامل ذیل می‌باشد:

۱. درک و پذیرش ارزش اطلاعاتی و دانش به عنوان یک ابزار استراتژیک؛ ۲. وجود گروه مدیریتی قوی که نسبت به اجرای مدیریت دانش وفادار باشند؛ ۳. ایجاد و بسط فرهنگ پذیرش تغییرات در سازمان؛ ۴. ایجاد انگیزه جهت بهبود مستمر عملکرد در کارمندان؛ ۵. تمایل به درگیر کردن کارمندان در فرآیند کار؛ ۶. اعتقاد به اینکه کارمندان از توانایی‌های بالقوه خود به طور کامل بهره‌برداری نمی‌نمایند؛ ۷. پذیرش یک سیستم باز، بر اساس توجه به سهم شدن در اطلاعات و دانش.

انواع استراتژی‌ها در مدیریت دانش: ۱. استراتژی کدگذاری؛ در این استراتژی دانش در پایگاه اطلاعاتی ذخیره و به رمز تبدیل می‌گردد، تا افراد سازمان بتوانند در زمان نیاز به سرعت به این اطلاعات دسترسی یابند و آن را مورد استفاده قرار دهند.

۲. استراتژی شخصی‌سازی؛ در این استراتژی، به جای موضوعات دانش در پایگاه اطلاعاتی، بر گفت‌وگوی میان افراد تأکید می‌گردد. در این استراتژی، دانش با افرادی که در توسعه آن نقش داشته‌اند، گره خورده است و افراد در ارتباط با یکدیگر، از آن اطلاعات نیز سهم می‌برند. اجرای موفقیت‌آمیز مدیریت دانش به دو عامل اساسی فرهنگ و کارکنان مرتبط است. فرهنگ به عنوان قلب یک سازمان موفق دانش، پایه قرار دارد. در مدیریت دانش فرهنگ قادر است رسالت، آرمان، اهداف بلند مدت و اهداف کوتاه مدت را نمایان سازد. مدیریت دانش، مستلزم وجود رهبری آگاه و مدیریت مشارکتی در سازمان است. تأکید مدیریت مشارکتی، به معنای مشارکت در تفکر و سهم شدن در دانش است.

فرهنگ سازمانی که تفکر خلاق و انتقادی در آن یک ارزش حاکم تلقی می‌شود، خود عاملی کلیدی و راهگشا در مدیریت دانش است. ایجاد فرهنگ مناسب و بهره‌گیری از مدیریت دانش و فناوری اطلاعات موجب می‌شود که سرعت و ضعف خدمات و محصولات سازمان افزایش یابد. برای توسعه مدیریت دانش در سازمان باید تغییراتی که منجر به تداخل و تعامل یابازسازی دانایی می‌گردند، به طور نظام‌مند تشویق و حمایت شود.

مزارش‌ی: ابوالفضل حسینی

## آسیب‌هایی که باید شناخت

بازتاب اندیشه ۱۰۹۱۱۲

۲۱۳

گزارش‌ها

مردم‌سالاری، ش ۲۱۰۹، ۴/۸/۱۳۸۸

در قرون اخیر که جنبش‌ها و نهضت‌های اسلامی متعددی در جهان اسلام و کشورهای اسلامی روی داده، همواره روحانیون نقش مؤثری در مبارزات ایفا کرده‌اند. اما در نهضت

اسلامی مردم ایران که از اوایل دهه چهل آغاز گردید، روحانیت شیعه توانست به تنهایی در رأس جریان مبارزات قرار گیرد و آن را مقتدرانه هدایت کند. در این میان، موضوع مهم جایگاه و منزلت طبقه روحانی در نظام اسلامی از جمله مسائلی بود، که از همان سال‌های آغازین تشکیل نظام، مورد توجه قرار داشته است. در این مقاله سعی شده نظرات و اندیشه‌های شهید بهشتی<sup>ع</sup>، که خود از برترین شخصیت‌های روحانی انقلاب اسلامی بوده‌اند، طرح شود و مورد بررسی قرار گیرد. سه رکن اساسی در پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی داشت. رهبری، یکی از سه عنصر مهم در پیروزی این انقلاب اسلامی، به عهده حضرت امام خمینی<sup>ع</sup> بود. ایشان از متن روحانیت برخاسته بود. شهید بهشتی<sup>ع</sup> درباره روحانیت و معیار ارزشی که برای روحانیت در نظر داشتند، در جایی بیان کرده‌اند: «در فرهنگ ما، روحانیت یعنی علما، صاحب علم و تقوا که توانایی الگو بودن در اندیشه اصیل و عمل اسلامی برای جامعه را داشته باشد، یعنی اگر یک روحانی علم نداشته باشد یا اهل علم نباشد و توانایی این را نداشته باشد که الگو برای اندیشه اصیل و عمل اسلامی برای جامعه باشد، این آن روحانی مطلوب نیست.» «روحانیت در برخورد با مسائل و افکار گوناگون اجتماعی دو گونه برخورد جاذبه و دافعه باید داشته باشد.» ایشان ضمن اشاره به نقش و حضور روحانیت در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی و همکاری نزدیک و تنگاتنگ میان مردم و روحانیت در شکل‌گیری و پیروزی این انقلاب، معتقد بودند: «تصدی مسئولیت از سوی روحانیت در جمهوری اسلامی، یک وظیفه‌ای است که حضرت امام خمینی<sup>ع</sup> بر دوش این قشر نهادند و خواستار انجام آن از سوی روحانیت به بهترین وجه ممکن شدند.» وی مهم‌ترین وظیفه این قشر را خدمت و گره‌گشایی از کار مردم دانسته‌اند. روحانیت یک سلسله وظایف و نقش‌های دیرینه داشته است و همواره نقش بیان اسلام اصیل را برای جامعه بر عهده داشته است و وظیفه تحقیق درباره اسلام بر عهده روحانیت است. موضوع بعدی، تهذیب اخلاق است که شهید بهشتی از آن به عنوان وظیفه دیگر روحانیت یاد کرده است: «روحانیت نقش عمده‌اش را در این می‌دید که با سنجش، با بیانش، با تذکرش مردم را به اخلاق پاک دعوت کند و جامعه را از آلودگی‌ها دور کند و به کمالات اخلاقی بیاورد. این نقش از وظایف و کارکردهای مهم روحانیت بود. کارکرد دیگر روحانیت، روشنگری برای مردم بود، در جهت شناساندن انحرافات فکری که به نام اسلام تحویل مردم داده می‌شود. روحانیون در بیدار کردن مردم نسبت به افکار انحرافی نقش بسیار مؤثری داشته‌اند.» ایشان سپس به ظلم ستیزی روحانیت اشاره کرده‌اند: «از وظایف و نقش روحانیت مبارزه با ظلم و ظالم است.» از این رو بر اساس دیدگاه شهید بهشتی<sup>ع</sup>، وظایف و کارکرد روحانیت از فردای پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز متعدد و متنوع گشت و روحانیت در امر قضاء، سیاست، امور فرهنگی و حتی اقتصادی وارد شد و خود را در خدمت انقلاب اسلامی و اهداف والای آن قرار داد.

آسیب‌شناسی روحانیت و عملکرد آن در درون نظام از دیدگاه شهید بهشتی: پیوند میان روحانیت و مردم و نزدیکی میان این دو، نقش بسیار مهمی در پیروزی انقلاب اسلامی و تداوم آن داشته است. آنچه که روحانیت را امروز آسیب‌پذیر می‌کند و موجب کاهش توان و کم‌رنگ کردن نقش آن در اجتماع و امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور خواهد شد، ایجاد فاصله میان روحانیت و مردم و دوری این قشر از توده مردم است. ایشان سپس به پاکسازی روحانیت از عناصر منحرف اشاره کرده‌اند: «در لباس روحانیت عناصر ناصالح وجود دارند. باید به دست خود روحانیت حساب اینها روشن شود و کنار زده شوند.» آسیب دیگر بحث جدایی دین از سیاست است. هدف از دور ساختن روحانیت از صحنه سیاست این است که بیگانگان برای رسیدن به این هدف، بحران ناکارآمدی مدیریت دینی را در جامعه تبلیغ می‌کنند و سعی در القای این موضوع دارند که مدیریت توان پاسخ‌گویی به خواست‌ها و مطالبات مردم و حل مشکلات ملت را ندارد. از نظر شهید بهشتی علیه السلام جامعه اسلامی، جامعه انسانی مدنیت یافته، انسانی شکل گرفته، انسانی هدایت شده، نظام هدایت شده و نظام همراه با نقش تعیین کننده و حکومت آگاهی عادل است. محور مهم دیگر رابطه میان مدیریت و ارزش هاست. شهید بهشتی علیه السلام با قاطعیت تأکید می‌کند که حضور قوی مدیریت و رهبری دینی در اداره جامعه و کنترل همه جانبه آن، تنها راه جلوگیری از وارد شدن ضربه بر ارزش‌ها و زیان‌های ناشی از آن است. اما امروز تلاش‌هایی برای ناکارآمد جلوه دادن مدیریت دینی در حال انجام است. این تلاش‌ها با هدف ترویج بدبینی نسبت به روحانیت و حذف آن از تحولات جامعه صورت می‌گیرد. این آسیبی است که باید آن را شناخت و در رفع آن کوشید.

گزارش‌گر: محمدباقر محمدی‌منور

## جهان به سوی دین می‌رود یا از آن می‌گریزد؟

محمد لکنه‌اوزن

کیهان، ش ۲۳۵۰۹، ۱۳۸۸/۴/۱۳

فلسفه درختی است تاریخی و آشنا که ریشه‌های آن در یونان قدیم و باگذر از قرون وسطا و در خلال فلسفه جدید قرن‌های هفده و هجده، سرانجام به شاخه‌های متعددی رسیده است؛ از قبیل فلسفه اسلامی، فلسفه فرانسه و آلمان و فلسفه آمریکایی و انگلیسی. امروزه مدت عمده فلسفه آمیخته‌ای است از بررسی‌های تاریخی و تحلیل‌های منطقی، مفهومی و زبان‌شناختی و تلاش در جهت حمایت از تئوری‌های رایج، با این استدلال که توضیح و تبیین این تئوری مفیدتر از طرح تئوری‌های رقیب که فلاسفه در کتب خود ارائه کرده‌اند، خواهد بود. بنابراین فلسفه دین، به مسائل اساسی دین که فلاسفه به آن پرداخته‌اند، اشاره

بازتاب اندیشه ۱۱۳

۲۱۶

گزارش‌ها